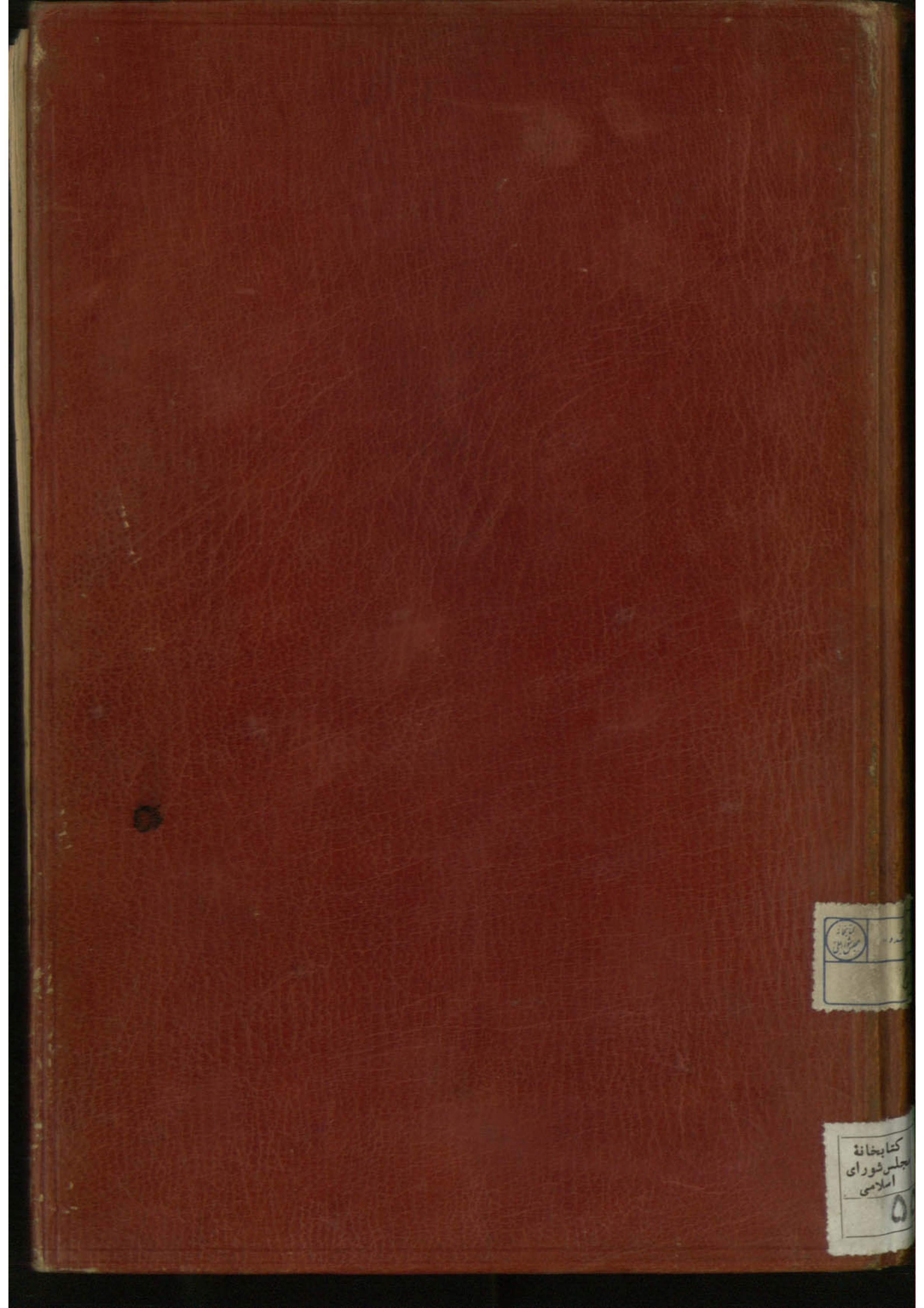
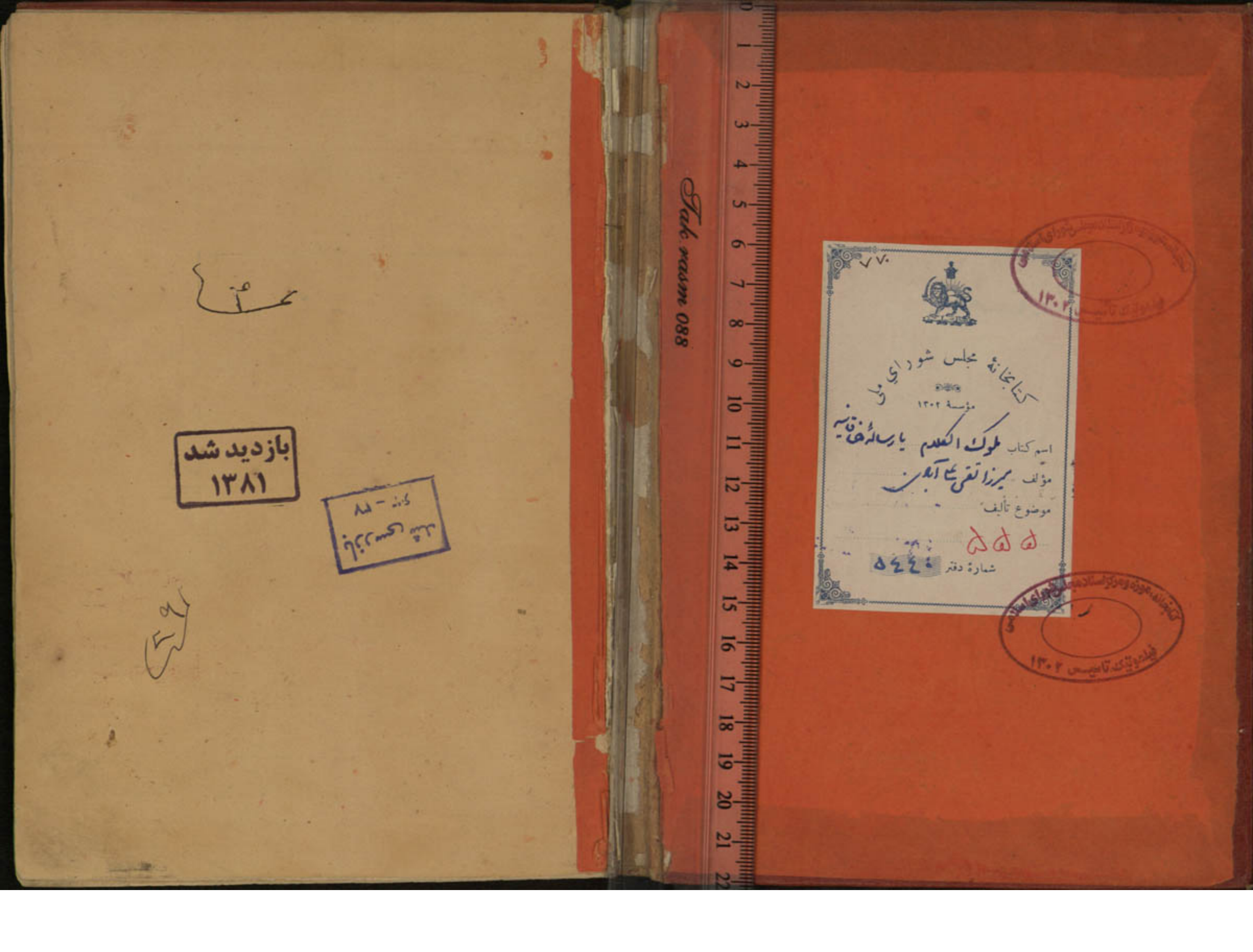
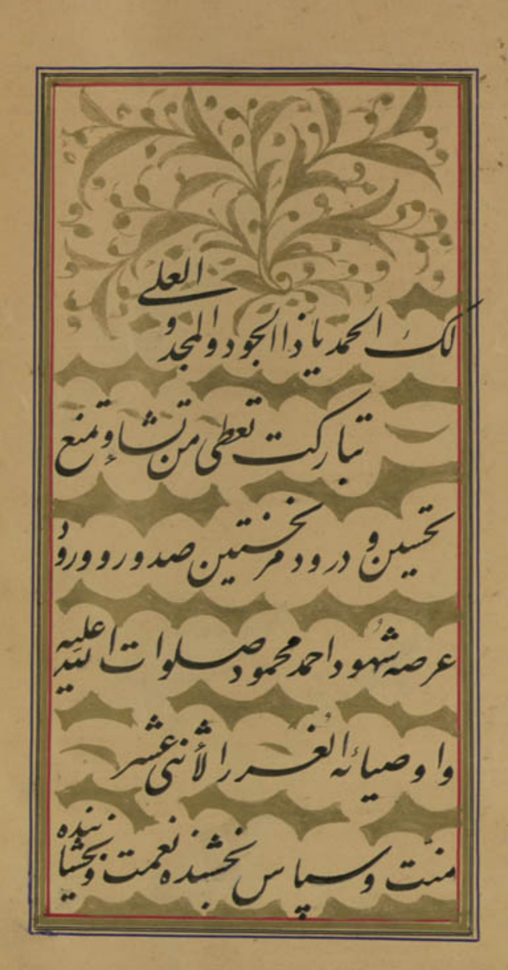

کتابخانهٔ
مجلس شورای
اسلامی
۵


بازدید شد
۱۳۸۱
کتابخانهٔ مجلس شورای ملی
مؤسسهٔ ۱۳۰۲
اسم کتاب سلوک الکلام یا رسالهٔ خاقانیه
مؤلف میرزا تقی علی آبادی
موضوع تألیف
۵۵۵
شمارهٔ دفتر ۵۴۴۰
تأسیس ۱۳۰۲
Talk rasam 088


کتابخانه مجلس شورای ملی
کتاب
مسمّی بملوک الکلام از منشآت
وزیر رسائل صاحب
دیوان آقای
میرزا تقی
علی آبادی است
رحمه الله علیه فی
سنه ۱۳۰۵



لک الحمد یا ذا الجود والمجد والعلی

تبارکت تعطی من تشاء وتمنع

تحسین و درود مر ختین صدور و ورود

عرصه شهود احمد محمود صلوات الله علیه

و اوصیائه الغر الاثنی عشر

منت و سپاس بخشنده نعمت و بخشاینده

نقمت را سزد و بس که پس از انعام

عام و اعطای تام که گدا و شاه را

در آن یکسان خواسته از آن جان

دریغ داشته و نه زین نان باز گرفته

ذات همیون ما را مزیتی بکرم فزید بر شماره

و فزون از عدد ستاره کرامت فرمود

که با هزار چونین زبان شکر یکی از آن نتوان کرد

تا یکی را باز ار داد چندین هزاران

چه زبان اقد الهی انت کما اثنیت علی نفسک
وقلت وقولک الحق وان تعدوا نعمت الله
لاتحصوها ازانجاکه پیغمبر پاک و برگزیده
لولاک بر اشاعه رحمت و اذاعه نعمت
در کتاب مسطور مأمور آمد که واما بنعمت
ربک فحدث واظهار آنرا نوعی
از ادای شکر شمرد زیرا که آنکه نعمت
نشناسد شکر آن نشاید و آنرا که شکر نشاید

نعمت نپاید تأسی بر انجناب در متابعت
خطاب و مطاوعت کتاب واجب که
لقد کان لکم فی رسول الله اسوة حسنة
آنچه از فواضل احسان و فضایل
انعام مخصوص خصایل و شمایل داشت
که بدان آیات ذات ما را از ممکنات
افزون خواست با کمال اعتراف بعجز
از احصای آن بگو قول المیسور لایسقط

بالمعسور امهات آن آیات و خلاصه
آن بینات بی تکلف منشیانه و تصلف
مترسلانه برحسب تقریر دلپذیر زبان
خامه صاحب دیوان رسایل برین وجه
اشارت تحریر رفت که بشنیدگان
حاضر را تذکری و آیندگان غایب را تفکری
حاصل آید
تا بدانند این خداوندان ملک

کز بسی خلق است دنیا یادگار
هذا کتابنا ینطق علیکم بالحق نخست گوهر پاکم
پیش از آلایش آب و خاک از صلب پاک
ترک بن یافث بن نوح تا زمانی که مقتضی
ظهور گشت شأناً بشأن و حالاً بحال
تکمیل تربیت پذیرفت تفصیل این اجمال آنکه
ایل جلیل قاجار از اروغ میمون آق قوینلو
ترکمانیه و آن قبیله نبیله از اولاد ترک بن

یافث بن نوح که بیافث اغلان
مشهور و بکثرت اولاد و احفاد مذکور
قبایل و عشایر نتیجه یک نسل و فرع یک
اصل از و منشعب گشته پس از تسخیر ممالک
شرق و شمال در ترکستان و چین
و سقلاب و ختا و ختن جای گیر شدند و طایفه
از آن ملقب بآق قویونلو و قراقویونلو
اکثری از بلاد روم و شام و دیار بکر بحیطه

تملک و تصرف در آورده بعزیمت ایران
مصمم در اندک زمان ایران را مسخّر و آنرا بسه
قسمت کردند که متون تواریخ و بطون
اخبار از آثار و کردار سلاطین با اقتدار
از آن دو طایفه حاکی و حاویست جمعی در
تبریز و گنجه و ایروان ساکن و رایت سلطنت
در ممالک آذربایجان و گرج و عراق
و فارس افراختند آبای کرام و اجداد

باعدل و داد در استراباد و گرگان
بعد از استیلای ترکمانان دشت قبچاق
تمکن و بهره در مرو شاهیجان توطن جسته
بر اکثر بلاد خراسان حکمران و فرمانروا شدند
شاه قلی خان پدر پنجم ما که سرخیل آن انجم بود
پس از انقضای مدت حکمرانی از جهان
فانی درگذشت زمام اختیار انخد و بفرزند
ارشد خود فتحعلی خان باز گذاشت و اسیری بود

پادشاه نشان بمعاضدت شمشیر و مساعدت
تدبیرش دولت علیه صفویه را استقامت
و استحکامی تمام حاصل بود پس از شهادت
او مظهر جلال خداوند قهار نادر شاه افشار
چندی تهتک و فتک و حرق و خرق
ممالک ایران و ترکستان و هندوستان را
بر آشوفته ایران را ویران گذاشته درگذشت
برحسب قاعده روزگار

بنوبت بد ملوک اندرین سپنج سرای
نوبت سلطنت موروث به محمد حسن خان
فرزند رشید خان سعید رسید و او پادشاهی
مؤدب نفس مجرب عقل بود خصایل ملکی
با کمال انسانی جمع داشت بطیب خلق
و زیب خلق و عقل کافی و عدل وافی
در اندک مدت ممالک عراق و فارس و آذربایجان
چون قلوب جمهور ناس مسخر و معلو.

ساخت پس از انصراف مهلت و انصرام
مدت بر عادت زمانه ناپایدار زمانش
بسر آمد و زمانه پدر لضمان بسر آمد و از آن
پادشاه هفت پسر خلف ماند هر یک در اقدام
و اصطلام مقاتل لشکری و مقابل کشوری
پدر نامدارم حسینقلی خان ملقب بجهانسوز
شاه و عم تاجدارم محمد شاه که در روضه
رضوان قرار دارد همدم رحمت یزدان روح

پاکشان نثار با اختر یک برج و گوهر
یکدرج در عرصه ممالک شایان تخت و تاج
و از سلاطین زمان ستاننده رخت و باج
مانند یوسف و ابن یامین از یعقوبیان محسود
برادران گشتند بدین اختلاف چندی امور
سلطنت و استیلای ممالک مهمل کار و
دولت و ملکت مختل ماند اختر بخت ایرانیان
تیره و دشمنان چیره گشتند از ظلم و عناد

زندواری و چهره عدل و انصاف
در پرده تواری ماند عم تاجدارم در شهر شیراز
چون شیران اسیر چاه و پدر شمشیر گذارم
تا از چاه بجایش نشاند مغفر بسر تاج زر
کمان و کمند بر حمایل کمر نطاق شمشیر
بر کیانی کمر نمد زین خسروانی بستر برگزید
دستان وار داستانهای مردی
و مردانگی در روزگار بیادگار گذاشت

بروز و شب پی رزمش نه روز بود و نه شب
زماه و خور پی بزمش نه خواب بود و نه خور
بچابکی و دلیری چنو سوار ندید
اگرچه پور پشنگ و اگرچه رستم زر
همیشه تیرش پیش از خیال در دل خصم
بفرق تیغش پیش از نهادن مغفر
عاقبت بهمان اختلاف بشهادت سعادت
یافت پس از تبدیل چندی از لیل و نهار

و تحویل این دو ستاره بنده بی مدار
اقبال را بوعده وفا کرد روزگار
کریم خان زند که باعث آن کار ناپسند بود
از ادمان شراب و ایمان خراب چون
نقش بر آب و موج سراب از هستی ناچیز
از تخت به تخته رفت و از گاه بخاک سیاه خفته
از محاق قضا برون شد ماه
وز عری خطر برون شد شاه

مکمل اسباب سلطنت و اجلال تفصیل
این اجمال کردهای آن پادشاه افراسیاب
جلال در تاریخ محمدشاهی مشروح و مضبوط است
در سال یکهزار و دویست و یازده هجری تسخیر
ممالک گرجستان و بردع و ارمن عزیمت
ملوکانه کرد پس از استخلاص آن ممالک
و استرخاص معابر و مسالک بگشودن
شوشی حصار که دست اجل جیب سیاه گلشن

آن قلعه کوتاه و قلهٔ آن انسوی تابش مهر و ماه بود
عزم جزم و برحسب تقدیر ترک خرم کرده
پس از تصرف آن صخرهٔ صما و قلهٔ شمّا
از مفسدت و مکیدت صادق خان شقاقی
که در پایه تخت خلافت بمزید قرب و اعتبار
مخصوص بظلم سرکار و نعمت مردود در
ذی الحجة الحرام ۱۲۱۱ بدرود تاج و تخت کرده
شهید سعید از جهان فانی رخت بدار

عمّ نامدارم از شهربند شیراز چون شاهباز
بجانب آشیان بپرواز آمد و اسبه
راه مازندران گرفت در سالیانی چند ممالک
ایران از سد دربند الی حد خجند مسخر کرد
گردنکشان دولت و مملکت مدمّر ساخت و او
پادشاهی بود با بطش شدید و طیش سدید
عزمی ثابت و حزمی منتج و قهری مفرط
و حکمی نافذ و رائی صایب و اندیشهٔ ثاقب

داشت چون

داشت چون گوهرا را که حاصل از
مقصود جهان و خلاصهٔ مطلوب جهانیان
و پرورده اقبال و بخت و شایان تاج و تخت
بود نوبت ظهور نزدیک گردید پدران
نزدیک ما را روز بروز شوکت و اقتدار
و بخت و اقبال پیش بمنصهٔ ظهور میرسید
چنانکه شاه قلی خان مصمم این اقبال گشت
و پدر نامدارم متمم آن آمال شد و عم تاجدارم

جاودانی کشید

فرو رفت خورشید و در مغاک

فرو خفت آن خسروی تن بخاک

سر تاجور خشت بالین نهاد

جهان را چنین است آیین و داد

جهانا مپرور چو خواهی درود

چو می بدروی پروریدن چه سود

روانش بخلد اندرون شاد باد

جهان از جهاندار آباد باد

لشکریان پراکنده و لشکر خدایان دل

از جان برکنده بجانب دار الخلافه طهران

براه و بیراه کوه و دشت پیمودن گرفتند

صادق خان تاج و تخت و کلاه سلطنت

برایگان و اسباب تجمل و شوکت بغنیمت یافته

خیال سروری و کشورگیری در دماغش

جای گیر شد غافل از این معنی که

نه هر سری بکلاهی سزای سرداریست
بسرات بزیبا غرور سراب و شر و شراب با جلشاد
لشکر و حشاد عسکر تهیا سلطنت در پیوست
خبر این اهیه بزرگ و واقعه موحش در
دار الملک شیراز بمجامع دولت
و مسامع حضرت سید کیخسرو آسا
دلی پر ز درد و سری پر ز کین
بخون خواهی شاه ایران زمین

با معدودی چند از سران سپاه و خاصان
درگاه روی بتختگاه ری آوردیم و چهل روزه
راه را کمتر از ده روز بپایان رسانیدیم
صادق خان با شصت هزار لشکر بعرصه
قزوین رسید پیش از آنکه استحکام مراکب
و استحکام متاعب اتوقفی افتد چهار هزار کس
از نشه زمین شوشی شکسته و خسته بهم در پیوسته
خدا را یاد کردیم و از و درخواهنده داد

شدیم در آن هنگام که آفتاب در دل اسد

جگر شیر می سوخت مرکبها را نعل در آتش بود

و سنان نیزه شعله سرکش چون شهاب

بر شیطان و برق برگستوان صاعقه بر گیاه

بر و تاخته ظفر یافتیم تخت و کلاه ازو بستدند

و آن سه مرد گناه را بآتش سوختیم بر تخت

سلطنت با شوکت جم بر جای عم نشستیم

بفر فریدون برافراز گاه

ابا یاره

ابا یاره و خسروانی کلاه

بدیهیم شاهی سر افراختیم

بگیتی ره و رسم نو ساختیم

ز شاهان گیتی گرفتیم باج

نهادیم از مرد دهقان خراج

رواق ایوان بر طاق کیوان سودیم از رنگ چه رفرف

آفتاب و ماه افزودیم نغمهای بزم و مهای جانخرمی

حازم کشورها گشودیم و لشکرها شکستیم

وزیر دستان زیر دست آوردیم و بزرگ
دستان بخشایش کردیم در پنج سال ابتدای
سلطنت از منتهای گرج و ارمن تا اقصای
غزنین چهار ماهه راه طولا و از کنار عمان
تا لب بحر خزر دو ماهه راه عرضا بسطوت
ملوکانه قاهره مسخر و از عدل کامل رافت
شامل غواشی ظلم و بیداد از حواشی مملکت
مرتفع و پای تعدی از عرصه جهان منقطع

داشتیم نوباوگان باغ سلطنت و پروردگان
حجر خلافت یعنی شاهزادگان با عدل
و داد بر قاعده و یاسای عدالت و انصاف
تا کشور آبادان و معمور دارند و بهمت
بر حفظ حدود و ثغور گمارند در هر شهری
شهریاری و در هر عرصه شهسواری گماشتیم
رخنه اطراف کشور و ثلمه اکناف مملکت
از تمکن و تمکین ایشان حصنی حصین و سدی

متین یافت رواج مذهب منیف جعفری
و مزاج ملت حنیف اثنی عشری که از پس
صاحب شرع مبین و ناظم مناظم دین
مبین صلوات الله علیه و آله اجمعین
با غلوطه جمعی از عبده هوی و کفره هدی
کاسد و فاسد و نامنتظم افتاده بدانسان
که ارباب تواریخ از صدر اسلام
تا این عهد سعادت فرجام در احوال خلفای

اسلام غوری تمام کرده سلاطین
و حکمرانان جهان را با خلاف مذاهب
و اتفاق معایب و مثالب و ارتکاب
ملاهی و ملاعب ستوده اند که دین بنیاد داده
عاقبت دنیا بر جای خود باز نهاده
گذاشتند و گذشتند و آمدند و شدند
نخست احیای مراسم شریعت غرا و ابقای
قواعد ملت بیضا سر دفتر روزنامه دولت

واقبال ساخته در رونق و رواج و صلاح
مزاج دین و ملت جهدی بلیغ و جدی موفور
مبذول ازمهٔ انام بدست ائمهٔ اسلام
نهادیم در همهٔ بلدان مساجد و مدارس
ومعابد برپا داشته مفتیان مجتهد و مقتدایان
متعبد عالمان مفید طالبان مستفید را بارشاد
عباد در اصلاح معاش و معاد مستقر و وظایف
و ادرارات مئونهٔ ایشان زیاده از رتبه کرو

مقرر و مستمر داشتیم کشور از عدل و داد آباد
و لشکر از بذل سیم و زر دلشاد پس از چندی
صیت تغلب و تسلط روس در ممالک روم و
فرنگ عالمگیر شد ولی محروسهٔ ایران
از آن فتنه خوابیده مأمون و مصون از شور

الفتنة نائمة لعن الله من ایقظها

سرحدنشینان گرج و ارمن و فتنه‌جویان
قفقاز و قزلر بسبب ارتباط مذهب و اختلاط

مشرب که الکفر ملة واحده

کفره لجوج روس را چون قوم یاجوج از سد

دربند و حد البرز کوه بحواشی مملکت آذربایجان

راه دادند و آن بلای ناگهان و قضای آسمان

که سد نپذیرد و رد نتوان کرد بخیره خیره

برخود کشیدند ردع آن ماده حاده و دفع

آن عارضه ضاده بتیغ تیز و خنجر خونریز

نافع و ناجع یافتیم با لشکری گران بیکران

و آلات و ادوات شایان شاهان جهانستان

فراخای صحرا و بالای کوه

بزیر سم باره شان در ستوه

چون سیل منحدر که از فراز به نشیب تازد

بدفع و رفع آن گروه عنان عزم کشادیم

این زحمت رحمت الهی و این سعادت

از سعادات نامتناهی ذات و توفیقات

خاص خود شمردیم چون از زمان غیبت امام

تا آوان این دولت مسعود از احکام
سنّیه فرعیه تکلیف جهاد نام مرعی مانده
این کار دولتست همی تا کرا رسد
آفتاب اینموهبت بر روزگار دولت تافته
درجه رفیعه المجاهد فی سبیل الله باقلیم لشکر آباد
این سعادت در حفظ بیضه اسلام پیوسته و
هفت ساله مجاهدین دین با عبده اصنام
مکاوحت و مکافحت و منازعت و مقارعت

و مقابلت و مقاتلت در پیوسته در داد
برد و طرد و نبرد جراز بر و نشناخته لیل و
نهار و خزان و بهار از کار پیکار نیاسودیم
از خون کشتگان آب رود ارس و مصاف
و مضیف و دوام از جثّه خبیثه ایشان عرصه
مصاف آوردیم در سال یکهزار و دویست و
چهل و دو هجری کفره روس قدم تجاسر پیش
نهادند مجاهدان را در بذل نفس مردی

بیش کردند مواعید صادقهٔ من یقاتل فی
سبیل الله فیقتل او یغلب فسوف نوتیه اجرا عظیما
آیین و کیش و سرمایهٔ امید خویش ساختند
فتح و شکست یکسان و مرگرا مایهٔ حیات
جاودان انگاشتند پس از طول مدت
خونریزی مفرط و ضروب و حروب
مفجع دریغ داشتیم که نفوس محترمهٔ
مسلمانان اگرچه در خدای یکنفس ظاهرا

نفس شوم

نفس شوم کافر ازایابذی میپند و نیز
تکمیل کار جهاد که در فرمان جلیل باموال
وانفس امر رفته ناقص نخواستیم آن طایفهٔ
منحوسه که بحرص و شره موصوف و مانوسند
از صدمات بیست و اند ساله ایشان
ترک سر کردند و طمع زر نبریدند و گرو زر نقد
از خزانهٔ عامره بوقایهٔ جان اسلامیان بدل
کرده آن طایفهٔ خبیثه را از این ملک بسر حد مملکت

خویش باز پس فرستادیم و انعقاد مصالحت
بشرایط انقیاد و مطاوعت این دولت بسته
شد که احکام محکم ما را چون قضای مبرم گردن
نهند و اوامر فرمان جلیل چون قرآن جلیل
ممضی و مقبول دارند اسلامیان را ذلیل
کردند و بار تکالیف ایشان را ذلول آیند
چون کار جهاد بآخر رسید و روزگار پایدار
سلطنت از قرن اول بقرن ثانی پیوست

سلاطین اطراف سلطان سلاطین
علی الاطلاق و ملک ملوک آفاقم خوانند
محضر شاهنشاهیم بطغرای هو المالک
بالاستحقاق مسجل مصادمت و مسالمت
و مصاوقت و مصادقت و مکاوحت
و مصالحت بایکدیگر مشورت و استیذان
امنای این دولت و وکلای آنحضرت موقوف
و محول داشته و قانون جهانگیری

وجهانداری از کتیبهٔ دیوان اعلی روز
نامه برند و کارنامهٔ اعمال و کردار مملکت
و ملکت را بر دو قبول کارگذاران کار
دانان عتبهٔ اجلال ما عرضه دهند نام
نامی ما را که آیت فتح و علاست بر کتیبهٔ
رایات کتائب نگاشتند تمثال بیمثال
مبارک ما که صورت و صورکم فاحسن صورکم
از آن آشکار است خواقین ترک و هند بر پارهٔ زر و سیم

نقش بستند و سلاطین روم و فرنگ
بر تاج و خراج رونق و رواج افزودند سفرا
و وکلا با هدایا و تحف از انواع طرایف
و طرف بدرگاه اعلی متوارد و متواصل از
نفایس امتعه و خصایص اقمشه از طرازیا
و ملابس دیبا و پشمینهٔ کشمیر و تبت و موئینهٔ
روس از خز و سمور و جامه‌های مهلهل و سلقو
و جام‌های سنجل و بلور جاخانهٔ مبارکه زینت

قسطنطین است و قصور و دور سرای معمور
سلطنت بیقصور آیت انه صرح ممرد من قواریر
بر آن مقصور است از صنایع بدایع بدیع
صنایع رشک نگارخانه چین تفصیل این
اجمال و تحقیق این احوال محرر آن وقایع
دولت و مورخان آثار خلافت و شعرا و ادبای
دربار سلطنت نظما و نثرا کتب و دواوین پرداخته
آوازه این شوکت و اقبال آویزه گوش جهان

ساخته اند اکنون که سال هجرت را
علی هاجرها آلاف التحیه یکهزار و دویست و پنجاه
و زمانه سلطنت چهل و عمر مبارک شصت و چهار
دوره قمر و شصت و یک گردش شمس است
که بقرون متتابعه متواصل و سلطنت جاوید
متصل باد بشکرانه عمر دراز و سلطنت دیرباز
مصدوقه واما ما ینفع الناس فیمکث فی الارض
در بستگیهای کار ملک گشا پیش کردایم

و بخشایش بر مسکین و درویش آورده‌ایم رایت
عدل و انصاف بر آسمان افراشته‌ایم و آیت
جور و اعتساف از صفحه صحیفه روزگار بر داشته‌ایم
جهان رونقی تازه یافت و جهانیان از آرامش
و آسایش افزایش گرفت هم چنان بخت را روی
در اقبال و تخت را پایه بر آسمان اجلال پدید
با تقدیر مطابق و دمساز است و بخت جوان
با رای پیر موافق و انباز

ملک مصونست و حصن ملک حصین است
منت وافر خدای را که چنین است
فحمدا لله ثم حمدا لله از آلاء و نعماء نامتناهی
که مخصوص ذات و صفات ما داشته و
بدان خصایص از پادشاهان جهان
و فرمان دهان عالم به نیک اختری برتری
فرمود و صفات جلیه جمال و جلال و کمال است
که با امتثال فاذکرونی اذکرکم واشکروا لی

۲۵

ولاتکفرون در تحدیدان تجدید
ذکر و تمهید شکری میرود پس از اجمال
یوسف کما یوصف قلم صنع بر صفحهٔ ابداع
بدین گونه صورتی نگاشت و نقشبند ازل در
لوحهٔ ایجاد چنین نقشی نه بست
فلو انّه فی عهد یوسف قطّعت
قلوب رجال لا اکف نساء
درتشابه اعضا و تماثل اجزا بهرجه تقابل افتد

صنعت

صنعت کامل صانع به تشبیهات ناقص
باطل و ضایع ماند چه روباه و آفتاب
و مو بعنبر و مشکناب قد بسرو چمن و خد بسوری
و سمن عقل سلیم از ان اعراض جوید و از
گفته بدیع الزّمان باعتراض گوید
یکاد یحکیک صوب الغیث منسکبا
لو کان طلق المحیّا مطر الذّهبا
والدهر لو لم یخن والشمس لو نطقت

واللیث لو لم یصد والبحر لو عذبا

واین رباعی نیز بفارسی فرو خواند

گر سرو چو قد تست رفتارش کو

ور غنچه چو لعل تست گفتارش کو

گیرم که چو روی تو بتابد خورشید

از مشک سیه زینت رخسارش کو

جمالی که آفتاب و ماه از دور

قل هو الله احد چشم بد از روی تو دور

برخواند و حاضران ناظر را از مطالعه آن

مبارکه فتبارک الله احسن الخالقین

ورد زبانست و مرد و زن را در کوچه و برزن

گریم حاش لله ما هذا بشرا ان هذا الا ملک

کریم زمزمه جان و جنان نقاشان

مانی نگار و چهره پردازان آزر کار از

تصویر اینصورت زیبا و شکل و شمایل دلارا

زینت کار و رونق بازار و شوق خریدار

جویند و صفحهٔ خاطر از دیگر نقشها بشویند

منظری منزه از شوایب عیب

مخبری مخبر از مواهب غیب

روح مجسم عقل مصور رحمت ظاهر نعمت

حاضر بهشت خرم چشمه زمزم صورت

جمال معنی جلال در میدان و ایوان هنگام بزم

وهنگام رزم کبر و دار بحر نمی و قهر خدا بارقه کرم و صاعقه ستم

فیمطر یوم الجود من کفه الندی

ویقطر یوم البأس من سیفه الدم

داد مظلومان و بیداد ظالمان از سیاست

عدل فتنه سوز ظلم گداز و حراست فضل

عاجز پرور ضعیف نواز موری بضعف

بار سلیمان نکشد و ماری بحیلت رهبری شیطان

نشود ظلم از بیرون در آونگ بداراست

و فتنه را آهنگ بدار البوار در مجلس

انس و محفل قدس با اشتغال باعمال

سلطنت و احتمال مهام مملکت و عدم ممارست

بکتب علمیه و مدارست تصانیف علمیه عملیه لو
العلم لا بکثرة التعلیم و التعلّم بل نور یقذفه الله فی
قلب من یشاء خواجه انصاری در ترجمه
آن گوید علم آن نیست که از قلم خیزد علم
آنست که الله در دل بنده ریزد و آنچه از
تسهیل مشکلات و تحلیل معضلات و تفصیل
مجملات و تصریح محکمات و توضیح متشابهات
از ملهمات خاطر وقاد و واردات ضمیر قدسی

نهاد

نهاد در مراتب ایقان و عرفان تراوش
گیرد و نگارش پذیرد محققان عهد و فاضل
عصر بر مسایل برند و از آن قواعد فواید حاصل
و حلّ مسایل کنند اهتزاز خاطر و انبساط
ضمیر را باندیمان خدمت و ادیبان حضرت
وقتی اگر در نظم اشعار و وزن افکار ابکار
اتفاق فرصت و التفات صحبتی افتد سخن
دانان و سخن شناسان که فصحای عهد

و بلغائی مانند در زمان سرمایهٔ سخن
و پیرایهٔ انجمن ساخته از قصاید شاعرانه و
غزلیات عاشقانه و مثنویات عارفانه و
رباعیات مشتاقانه سفینها پرداخته بحمل سفاین
از عمان و نیل بهند و روم و مصر ارمغان بند
ما نا ببرند و پیش دریا نهند
یعنی چو گهر دهی چنین باید داد
بملوک اطراف تحفه فرستند و غنیمتها یابند

ملوک و سلاطین در عنوان آن کلام الملوک
ملوک الکلام بر نگارند و بکتابخانه سپارند
بساحل عمان چو پیوند نظم لؤلؤ خوشاب
گسیخته در جوف صدف خزد و از آتش
غیرت آب شود آویزه گوش صدف
گردد از استماع آن بمدلول
الذین یستمعون القول فیتبعون احسنه
از لؤلؤ مذاب اگر آب حسرت بدهان آرد

جای آن دارد و خوشهٔ مرجان از شاخه
فرو ریزد ولی قدر آن ندارد فذروه فی سنبله
شکر در هند از حلاوتش شیرینی باز پس
فرستد و نبات مصر صورت نوعیهٔ نفس
نباتی به قهقرا باز بخشد و از قوهٔ نامیه با همه
حلاوت بطراوت نبات شتی کلوا وارعوا انعامکم
راضی و قانع آید علی الجمله زمزمهٔ عاشقان
هند و همهمهٔ عارفان مصر و غلغلهٔ صوفیان روم

زآن نظم دلکش است و ازآن لفظ دلفریب
و نیز مزید کرامت را قبول عامه که از الطاف
تامه است برین ذات شریف مخصوص
داشت و آیهٔ والقیت علیک محبة منی برآن منصوص
اگر مختاران مجال لکنند و مجتازان مسالک در عالم رضای
ما سر بربندند با هوای ما بعالم سر بنهند بقای
ما را اگر از جان گرامی تری یابند بنیاز
آرند و لقای ما را از دو جهان عزیز تری

جو یند به نثار بخشند روی سخن با پزنیان

و اسلامیان نیست که

تیغ برسر و سر بنده وار در پیش نهند

پرورده این نعمت جاوید ند و درم خریده این

همت عالم گیر زجر خدمت اجر و نعمت

شناسند سیاست قهرمانی را ریاست

و کامرانی دانند ملل مختلفه در این مذهب متفقند

مشرک و ملحد درین مشرب واحد که الهنا

والهکم واحد راه خلاف درین مقصد

نجویند و سخن اختلافی درین مقصود نگویند

ذلک فضل الله یوتیه من یشاء

خدای جهان داد این فربهی

توانائی و فرش منتهی

عزیز و زانازو عزت رواست

جهان داد این نازمن از کجاست

بدان در جوروی نیازم دراست

جهانرا از آن نازمن در خوراست

چو نعمت بهادی فزون از قیاس

زبان هم بجنبان بهر سپاس

قوله تعالی المال والبنون زینة الحیوة الدنیا

که همکنان را منتی عظیم و موهبتی جسیم است از

ذراری پاک و دراری تابناک تا انزیان

انچه در رقعه مصاف ظهور رندو در بقعه عفاف

مستور صغیرا و کبیرا مصونا عن الصغائر و الکبائر

ازین چشمه زاینده و صلب فزاینده دویست و

پنجاه نفرند و احفاد و نبایر یکهزار و سیصد

بر شمرند متجدد و انوباوه مثنی و ثلاث و رباع

یزید فی الخلق ما یشاء اگر کاهی در یکی تباهی بیند

فله عشر امثالها همه روزه بازرو بادرا فشد

بنجوم سماء کلما غاب کوکب

بدی کوکب تاوی الیه کواکب

پشت دولت روی نصرت عضد

ملکت معین ملت فارس میدان
شجاعت حارس بیضه شریعت با وسعت
صدر و رفعت قدر و همت بلند و سجیت
ارجمند برادری را شرط برابری ندانند حفظ
مراتب که دلیل نیکبختیاری و دولت
داریست رعایت کنند در صورت اگر متعدد
و ممتازند در معنی متحد و انبازند محبت
و موانست فزون از حد نسبت و مصادقت

و موافقت زیاده از درجه اخوت دارند
تجاوزت القربی المودة بینهم
فاصبح ادنی ما یعد المناسب
عرض مال که زوال و انتقال آن بذل
و بخشش دست دریا نوال منظور باد
از نسیج آفتاب زرتار و نسیج سحاب گوهربار
اندوخته بحار و جبال و بر دوخته صبا
و شمال از ریگ دریا در شمار بیشتر و از

خاک صحرا در مقدار کمتر

کلّ شیء تجاوز عن حدّه انقلب

الی ضدّه محاسب وهم حساب

آن اند و محتسب عقل احتساب آن نتوانند چه

نجداقت رای جوهر شناسان و تخمین

باج کشور و خراج مملکت بر آن قیمت نهند

تفصیل آنرا بدین اجمال قیاس توان کرد

که روزی یکی از منهیان بارو متنبهان

کار زمین خدمت بوسیده عرضه داشت

که خدام حرم حریم سلطنت از عدم مبالات

قراضهٔ سیم و زر و عراضهٔ لعل و گهر اسراف

برآب و خاک ریزند از نخاله خاک و زبالهٔ

خاشاک فضالهٔ آب پاک چون کوه بدخشان

و کنار عمان دم شهر لعل و گهر برند و سودها

حاصل کنند اگر در حفظ آن اشارتی رود

بصرفه و غبطه مقرونست فرمودیم نه ترا

از آن سود زیانست و نه خزاین را از آن
اسراف نقصان بدین ذمیمت و نمیمت اکرام
خدمتش در آستان اعلی پسندیده افتاد و ازانده
شد رعایت حقوق خدمت را روزی از
روزگارش استعلامی رفت معلوم افتاد که
با کشتی قوی و دستگاهی تمامست در طلبش
اشارتی رفت در زی ارباب تجارت
و اصحاب معاملت حاضر آوردند از

از روزگارش پرسشی افتاد عرضه داشت
که از نخاله آن خاک و فضاله آن آب پاک
مکنت و ثروتی تمام یافته جوهری بازارم و معتبر
هر دو یار را از گفته ناصواب خویش خجلت برده
شکر نعمت بگفت و باز رتبت خدمت یافت
علی الجمله قطعات جواهر پربهای بی بهای
نامی که از خون شاهان رنگ گرفته
و از جان ها کان سنگ یافته مشتریش همت

جهان گیر و مقوم آن قایمهٔ شمشیر تیغ آرا
در بازار جان زبان جوهری تیغ قاطعست
معدود و محدود است ٥ دریای نور
فرهور ٥ تاج ماه ٥ گوهر یکدانه ٥ اختر شب افروز
لؤلؤ لالا ٥ بیضهٔ بیضا ٥ نگین جم ٥ دانه رمان
مهر سلیمان ٥ کوه طور ٥ پرتو نور ٥ بر آن
جملتست از خامهٔ سیم و روز ساخته لعل
و گهر که احصای آن بهزار دفتر نگنجد و

واستقصای

واستقصای آن بهیچ محضر نسنجد
بدریا و کان زر و گوهر نماند
که توقیع منشور ما بر نخواند
اجمال آنچه ارباب صناعت و صباغت
ایران در ترکیب آنها قدرت نموده و سلاطین
روم و فرنگ در تربیت آن زحمت برده
بزینت مجلس آسمان تبت فرستاده اند
سلطان روم را هدایا از تاج مرصع و اکلیل

ومکلل و کمر آویزهای گهر و حمایل مجرهٔ مماثل
مشحون بلالی شاهوار و یواقیت آبدار
لالیه کبیضاء وفی الابصار یاقوته
لجمر بعد ان یخمد وجمر قبل ان یخمد
در تربیت زینت و صنعت صیغت آنها که
گوئی گوی شمسی موئی و عقد ثریا شعری
آویخته و درهٔ بیضا بر ذرهٔ بر نشاند سیارک
اختران از آن بو العجب کارها از شبابک
آسمان

آسمان اگر فرو پالانید عجب نیست و شمس
زرگر در دکان کان در نبند شگفت خواهد
خانه مبارکه از آن بدایع
گوئی جهاز خانه دریا و معدنیست
و از صنایع ایران تخت خورشید است
که از لؤلؤ رخشان و لعل بدخشان و دیگر جواهر
آبدار آسمانیست مشحون از ثوابت و سیار
تری الشمس ضائت من خلال الآله

کما لاح بدر من جلال تبجّل

و نیز تخت سلیمانی که حجّاران سخت کار استادان
تخت یار از سنگ مرمر پدیدار کرده لختی
از کوه یاقوت زرد کاسته با گوهری کان
پرورد چون روح پاک از تن خاک بر آورده
بانواع هنر و اصناف صور پیراسته مسامیر
ثوابت شکل منبّت و مسمّر و باقسام ریاحین
و اشجار مثبّت و مشجّر قوایم زمین سکونش

باکناف ارداف دیو و دد استوار داشته
همه با نوک خامه از موشی آزر و بهزاد آب
داده و نیش تیشه از جان مانی و فرهاد
پیوند نهاده در نبات و اشجار آن اضافه
قوه نامیه و در صور و اشکال آن افاضه
روح حیوانی و مسمّی به تخت سلیمانی ساختند
ولی نه آن تختی که در دست باد چون
گوی بهر برزن و کو گردانست

غدوّها شهر و رواحها شهر

مانند حجره اسلام استسلام و تسلیم اولوا
شهریار آن هفت کشور و من استطاع
الیه سبیلا ی در هر شهری از هر شهر
صباحا و رواحا از شاهراه صبح و شام
سبیل طلبند و از مطیفان آفتاب و ماه دلیل
گیرند در ایوان‌ها رکن دولت و دین است
و بوسه جای سلاطین روی زمین

اللّهم شیّد ارکانه و ایّد اعوانه

از ایجاد و اختراع پادشاهان روس
و فرنگ تصنعات جنس بلور است که
بحمل فلک فلک سیر از عمّان و خزر چون
بحری از بحری جواز داده و از ساحل
دریا بار بدر بار و در بار بکردونهای گردون
دار چون حمل کوهی کوهی ثقل کرده اند یکی
از آن جنس تخت بلور است که تخت الماس

مذکور لمعهٔ نور است و نخلهٔ طور چون
فلک اطلس از رنگ پر رنگ و ساده
و نشستن گاه خاصه را به تشابه فرع با اصل
و تماثل ظل بذی ظل که
صورتی در زیر دارد هر چه در بالا هستی
بهترین ساده ولی رنگ و بوی عالم با بو
و رنگ در و مرتسم و صور نجوم افلاک
در و منجم مبنی تصویر آن ترکیب و مهندس

حواس را حیرت حاجز است
و هر گردون در نهاد خود از آن عاجز اند
کز سر همت منجمان آن بپیماید بطاس
و دیگر حوض بلور است که غواص اندیشه در لجه تصنع
آن مصنع خوض نتواند کرد و از لطافت
گوئی موج سراب است یحسبه الظمآن ماء
چون بدو پیوندی لم یجده شیئاً
در صحن بساط همایون محیطی ما لا مال از آب

بسیط مینی با موجی شگرف و قعری ژرف

چو موج او برانگیزد فلک از بن غوطه

چو در وی و بر اند از د جهان از بس بلند بودرز

و چراغ واره‌ای بلور

کالمشکوة فیها مصباح المصباح

فی زجاجة الزجاجة کانها کوکب دری

در کاخ بلوری بصنعت جر و علقه چون عقد

پروین بر سقف آسمان آئینه گون بگون

کالمشتری

کالمشتری وسط السماء معلق

وسناه مثل الزیبق الرجراج

یا دانهای شبنم که از سبزه و سنبل برخاسته

از تابش آینهای آفتاب اضائت که از سقف

و جدار بر او احاطت جسته با حبابس حدث

و استوای میل فی جو السماء و جوز الها چو آن

لولو لا امتلالا مانده و قطرات منجمد از اثر

برد بر لاله و در رشته رشته آویخته

بلور اذا ابصرت منه صفائه

حسبت نجوم اللیل ذابت سوائلا

بالجهتهای آئینه

فکانما بدر الدجیه طالع

والمشتری بازائه یتوقد

چون دریای آب و قرصه آفتاب که بجام جهان

نما موسوم هر صفحه از آن صحیفه راز

روزگار است حاکی از صور افلاکی و نقوش

خاکی چون در او نظر کنی اسرار روزگار نجوانی

و احوال عالم کون و فساد بدانی

ز ملک تا ملکوتش حجاب برگیرند

کسیکه خدمت جام جهان نما بکند

و نیز بفکر دقیقه یاب بتعیین اوقات و تشخیص

ساعات شبانه روز را از زر ناب هیکلی بهیات

فیل تربیت و ترکیب کرده اند علامات و آلات

چندی برا و تعبیه ساخته و علامات

و بالنجم هم یهتدون

کوئی آفتاب در طی مدارات زمان و خطوط استدارات
مکان فلک تدویر خویش را از خط شعاع
و خیط ضیا بمحور چرخش بسته دارد تا از چاه
مغرب بجاه مشرقش کشانند و از حضیض
زوال باوج کمالش رسانند چون شی که بحکم
روح جنبند بحرکات طبیعی حیوانی کوش و
دمی مروحه جنبان و پشه ان ارد و خرطومی

توانا و چشمی بینا و درین صنعت ماهری بل
ساحری کرده اند
سامری کوتاه پا بدکو شال لامساس
و دیگر ظروف و اوانی که بی آب در کمال
لطف و صفا لبریز زلال

فکانما قدح ولا ماء
وکانما ماء ولا قدح

همه جام است و نیست کوئی آب

همه آب است و منبت گوهر جان

از غایت نور و ضیا کشعاع ممازجة الهوا

چون آینه در برابر آفتاب خیرگی بخش ابصار اند

و سطح بزم همایون را چون ستاره بر سقف آسمان

رسته در رسته و قطار اندر قطار و دیگر تصنعات

گوناگون کأنهن لؤلؤ مکنون از تعداد و تحدید

بیرون صرف سخن از نو و کهن بطرح مبانی

که آثار مبانی عدل و امن است کرده اید لول

لکل بقاع دوله و لکل دوله بقاع

عمارات مبارکات که امارات خیرات است

در همه بلدان ایران از مساجد و مدارس

و رباطات و قناطر و تعمیر روضات مطهرات است

از درب مرصع بجواهر و صنادیق مکلل

و ایوانها و گنبدهای مفروش بخشت طلا

ز چوب طوبی این اساحه در

ز خاک جنت آن را کرده دیوار

و دیگر زینتها ساخته از لعل و گهر و پرداخته

از سیم و زر بر وثوق شعائر اسلام و اعلای

اعلام شریعت سید انام علیه السلام پر برکت

بنا و ترتیب یافته از ده کرور متجاوز

محاسبان دیوان خیرات را ثبت دفاتر است

و دیگر عمارات سلطنت و سرای دولت سرای

شوکت و درخور قدرت جهان مکنت معماری

استادان سنمار پیشه اقلیدس اندیشه بجدول

ان آثارنا تدل علینا به مبادی

چون بنای عدل المحکم و بنای چون بنیاد

دولت مستحکم و استوار داسلم خاصه

خطه طهران که خط استوای ملک و ملت

و محط رحال دین و دولت از

کاخهای رفیع و باغهای وسیع

کارم ذات العماد التی لم یخلق مثلها

فی البلاد روضه رضوانست

کعبهٔ امن و امان و قبلهٔ اسلام و ایمان
ارم از روی او باطل نزهت
حرم از رفعتش نازل مقدار
وز انهار دو بهشت ازا با طراف
روان آب حیات اثر در انهار
پایهٔ تخت طوبی سایه آستان آسمان پایه اش
پادشاهان جهان را ملجا و ملاذ و فرمان دهان زمان را
معاد و معاذ طوبی لهم وحسن مآب

در تحدید و تعداد کاخ و طاق و صفه و رواق
و خلوات خاص و طبقات آسمان مناص و میدان
عرض سپاه و عرصهٔ پیشگاه و ایوان و دین تسبیح
بهشت آیین فلک تزیین و فاتر و دواوین باید
ساخت از آنکه مشاهده و معاینه شد بداند که چه
مایه خزاین و دفاین در صرف ترتیب آن نهار و چشم
آمد آثار سلطنت پایه استوار و امارات
شوکت را بنیانی برقرار است

جاودان جای سرور و سور باد
تا ابد اندر جهان معمور باد
تعداد لشکر عدو شکر مؤید بالنصر و الظفر

جیوش تری الهامات فوق سیوفهم
تطیر کما طار الشرار من الزند

لشکری ما کشیده قهر شکست
سپهی ما چشیده زهر فرار
پانصد هزار در شمار ند که دویست هزار آن

چون خیل انجم در موکب آفتاب ثابت و سیار
در تحویل سال بتبدیل و نوبت یکصد هزار
در یورت و بنگاه براحت حضر موقوف
و یکصد هزار در اردوی آسمان خرگاه
بخدمت سفر مامور پنجاه هزار نفر پاس
و حراست دارند و هر صده را یک کردون
توپ فلک آشوب قانون معین است
پنجاه هزار نفر عمله توپخانه آتش خوار را

متجلدان آتش کار در سلک نظام منتظم و مأمور
که در حدود و ثغور پنجگانه ثغر آذربایجان و حد
عراقین عرب و عجم و ساحت سواحل و بنادر
فارس و عرصهٔ خراسان و فرضهٔ استراباد
و کرکان کانهم بنیان مرصوص بحفظ و حراست
مخصوص اند در تشتت جمع فتنه تثبت دارند
و در مرصد قمع فساد ترصد کنند
جیوش کان الحرب عاشقة لهم

اذا زارهم فدته بالخیل والرجل

تو ای برفرازندهٔ سپهر
فروزندهٔ گوهر ماه و مهر
بنیک اختری آفریدی مرا
بشاهنشهی برگزیدی مرا
ز فر تو بر سر مرا افسر است
جهان در جهان لشکر و کشور است
بگیهان شهان پادشاهی توام

بدین پادشائی گدای توام

بشاهان ثنای شهان درخوراست

چه داند که کین حرف نادراست

مرا سرفرازی و پستی توئی

که من نیستم هرچه هستی توئی

چو بخشیدیم دولت اینجهان

ببخشائیم نعمت جاودان

اللهم فتمم احسانک علی فیما بقی

من عمری کما احسنت الی فیما

مضی منه

تمام شد رساله خاقانیه مسمی بملوک الکلام که در نسب و احوال

خاقان مغفور فتحعلی شاه قاجار است از منشآت مرحوم مبرور

وزیر رسائل صاحب دیوان آقای میرزا تقی علی آبادی

بید اقل فضل الله معروف بمیرزا باباخان در اواخر سال

دوازدهم از سن که هزار و سیصد و پنج از هجرت گذشته بود

۱۳۰۵

در غره ربیع دویم اتمام یافت



